

من الان هشتاد ساله‌ام. دیگر پیر شده‌ام. سی و پنج- شش سال از عمرم مشغول نوشتن شاهنامه بودم. شاهنامه تازگی‌ها تمام شده است. البته، ده سال پیش، فکر کردم تمام شده. ولی بعد دیدم یک چیزهایی کم دارد که به آن اضافه کردم.

من فردوسی‌ام

البته من همه‌ی این داستان‌ها را از خودم نساختم. آقای دقیقی هم داستان‌ها را از کتابی به نام «شاهنامه‌ی ابومنصوری» برمی‌داشت و به صورت شعر در می‌آورد. من آن کتاب را نداشتم و برای پیدا کردن آن، به هر جا که فکرش را بکنید سفر کردم. بیش هر کسی هم که شما فکرش را بکنید رفتیم... تا این‌که یک آقای ثروتمند که از من خوشش آمده بود، کتاب «شاهنامه‌ی ابومنصوری» را به من هدیه کرد. من خیلی خوشحال شدم و تا صبح، خواب‌های خوب دیدم.

همشهری ما، جناب آقای دقیقی توسی، کتابی درباره‌ی سرگذشت پهلوانان ایرانی می‌نوشت. من هم از داستان‌های این پهلوانان خوشم می‌آمد. آن قدر که خیلی از این داستان‌ها را از حفظ برای دیگران تعریف می‌کردم. وقتی آقای دقیقی به رحمت خدا رفت، خواستم کتابی را که ایشان شروع کرده بود ادامه بدهم. ایشان فقط هزار بیت سروده بود. من، پنجاه هزار بیت اضافه کردم!





حکیم ابوالقاسم فردوسی، سراینده‌ی شاهنامه است. در شاهنامه، تاریخ و افسانه‌های ایران باستان را می‌خوانیم.

فردوسی از خانواده‌ی دهقانان بود که مالک زمین‌ها و باغ‌های کشاورزی بودند. از چهل سالگی به سرودن شاهنامه مشغول شد و سی و پنج سال به این کار ادامه داد. اگر فردوسی این کتاب را نمی‌نوشت، ما بسیاری از داستان‌های ملی ایرانی را نمی‌دانستیم. شاید زبان فارسی هم به این خوبی باقی نمی‌ماند.



من بیش از چهل سال داشتم که شروع به نوشتن شاهنامه کردم. هر چه می‌گذشت، با روحیه‌ی بهتری شعرهای شاهنامه را می‌سرودم. اما حدود پانزده سال پیش بود که پسرم بر اثر بیماری در گذشت و من از آن زمان به بعد حال و روز خوشی ندارم. پیش از این که شاهنامه را بنویسم باغ‌ها و زمین‌های کشاورزی زیادی داشتم. در اوقات بی‌کاری شعر می‌گفتم و کتاب می‌خواندم. در جوانی وضع مالی خوبی داشتم ولی سی و پنج سال فقط شعر گفتم. بنابراین، فقیر شدم. ولی خدا را شکر که بالاخره کتابم به پایان رسید. گنج من شاهنامه است.

من شاهنامه را نوشتم تا زبان فارسی از بین نرود. من در شاهنامه از هجوم بیگانگان به ایران نوشته‌ام. نشان داده‌ام که چه‌گونه ایرانیان از دانش و فکر خود استفاده می‌کردند تا بیگانگان را شکست دهند.

شخصیت‌های کتاب من خیلی زیادند. همه را نمی‌توانم نام ببرم. اما رستم، سیاوش، بیژن، منیژه، کیخسرو، سهراب، زال، تهمینه و رودابه از شخصیت‌های کتاب من هستند.

من در زمان حکومت «سامانیان» شروع به نوشتن این کتاب کردم. آن قدر نوشتن این کتاب طول کشید که حکومت عوض شد. حالا که نوشتن آن تمام شده، «غزنویان» حکومت را به دست گرفته‌اند. سلطان «محمود غزنوی» اصلاً به زبان فارسی احترام نمی‌گذارد. راستش را بخواهید اگر بتواند، مرا از بین می‌برد و شاهنامه‌ام را نابود می‌کند. او می‌خواهد هیچ اثری از دلیری‌های ایرانیان نباشد. تازه او از این که من شیعه هستم و در اوّل کتابم امام علی (ع) را ستایش کرده‌ام، خیلی خیلی ناراحت است.

وقتی بچه بودم، پدرم مرا به مکتب‌خانه می‌فرستاد. گاهی هم معلم را به خانه می‌آورد تا به من زبان فارسی و عربی و علوم دیگر بیاموزد. من هم هر چه استادانم می‌گفتند، خوب یاد می‌گرفتم. به خاطر همین پدرم مرا خیلی دوست می‌داشت. خانواده‌ی ما به آداب و رسوم ایرانی خیلی علاقه داشت. داستان شجاعت‌ها و بی‌باکی و دانایی ایرانیان را در خانه برای ما می‌گفتند. به همین دلیل من خیلی از داستان‌هایی را که در شاهنامه آورده‌ام، از قبل بلد بودم.



مجسمه‌های زیبایی از فردوسی ساخته شده است. مثل مجسمه‌ی میدان فردوسی تهران. یا مجسمه‌ای که در آرامگاه او قرار دارد. روز ۲۵ اردیبهشت را روز بزرگداشت فردوسی می‌نامند. به گفتار شعرم کنون گوش دار خرد یاد دار و به دل هوش دار

کتاب‌های خواندنی از قصه‌های شاهنامه‌ی فردوسی:

قصه‌های شاهنامه

آتوسا صالحی

نشر پیدایش

داستان‌های شاهنامه

به روایت م. آراد

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

قصه‌های شیرین شاهنامه‌ی فردوسی

اسداله شعبانی

نشر پیدایش.